



وَلَا تَجْعَلُوا اللَّهَ عُرْضَةً لِأَيْمَانِكُمْ أَنْ تَبَرُّوا وَتَتَّقُوا وَتُصْلِحُوا بَيْنَ النَّاسِ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ ﴿٢٢٤﴾

{ ۲۲۴ } مگردانید خدا را در معرض سوگندهاتان به جای (تا) آنکه نیکی کنید و پروا گیرید و اصلاح کنید میان مردم و خدا بس شنوای داناست.

لَا يُؤَاخِذُكُمُ اللَّهُ بِاللَّغْوِ فِي أَيْمَانِكُمْ وَلَكِنْ يُؤَاخِذُكُمْ بِمَا كَسَبَتْ قُلُوبُكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ حَلِيمٌ ﴿٢٢٥﴾

{ ۲۲۵ } بازخواست نمی کند شما را خدا به سبب لغو در سوگندهاتان، ولی بازخواست می کند شما را به سبب آنچه فرا آورده دل های شما، و خدا بس آمرزنده بردبار است.

لِلَّذِينَ يُؤْلُونَ مِنْ نِسَائِهِمْ تَرَبُّصُ أَرْبَعَةِ أَشْهُرٍ فَإِنْ فَاءُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ ﴿٢٢٦﴾ وَإِنْ عَزَمُوا الطَّلَاقَ فَإِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ ﴿٢٢٧﴾

{ ۲۲۶ } برای کسانی که به سوگند از زنان خود کناره می گیرند درنگ چهار ماه است، پس از آن اگر باز آیند پس خدا بس آمرزنده مهربان است.

{ ۲۲۷ } و اگر عزم طلاق کنند، پس خدا بس شنوای داناست.

وَالْمُطَلَّقَاتُ يَتَرَبَّصْنَ بِأَنْفُسِهِنَّ ثَلَاثَةَ قُرُوءٍ وَلَا يَحِلُّ لَهُنَّ أَنْ يَكْتُمْنَ مَا خَلَقَ اللَّهُ فِي أَرْحَامِهِنَّ إِنْ كُنَّ يُؤْمِنَنَّ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَبِعُولَتِهِنَّ أَحَقُّ بِرَدِّهِنَّ فِي ذَلِكَ إِنْ أَرَادُوا إِصْلَاحًا وَلَهُنَّ مِثْلُ الَّذِي عَلَيْهِنَّ بِالْمَعْرُوفِ وَلِلرِّجَالِ عَلَيْهِنَّ دَرَجَةٌ وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ ﴿٢٢٨﴾

{ ۲۲۸ } و طلاق داده شدگان به درنگ می دارند خود را در زمان سه پاکی پی در پی و حلال نیست برای آنها که پوشیده دارند آنچه را که خدا در رحم هایشان آفریده اگر باشند که همی ایمان دارند به خدا و روز بازپسین. و شوهرانشان سزاوارترند به بازگرداندنشان در آن مدت اگر خواهان اصلاحی باشند، و برای آنان است مانند آنچه بر آنها است به سبب حق شناخته و برای مردان بر زنان درجه ای است و خدا عزّ تمند حکیم است.

{ ۲۲۹ } آن طلاق دوبار است، پس از آن نگهداری به حق شناخته یا رهایی به نیکی و حلال نیست برای شما که بگیرید از آنچه به آنها داده اید چیزی را مگر اینکه بترسید که برپا ندارند حدود خدا را،

الطَّلَاقُ مَرَّتَانٍ فَلْيَسَاكَ بِمَعْرُوفٍ أَوْ تَسْرِيحٍ بِإِحْسَانٍ وَلَا يَحِلُّ لَكُمْ أَنْ تَأْخُذُوا مِمَّا



پس اگر بترسید که به پا ندارند حدود خدا را پس باکی نیست بر آن‌ها در آنچه زن فدیہ دهد به آن. این حدود خداست، پس در مگذرید از آن‌ها و کسی که درگذرد از حدود خدا، پس آن‌ها همان ستمکاران اند.

{ ۲۳۰ } پس اگر طلاقش دهد دیگر آن زن حلال نیست برای او از آن پس تا آنکه به زنی درآید به شوهری غیر او، پس اگر این شوهر طلاق داد آن زن را پس گناهی نیست که آن شوهر نخست و زن به هم بازگردند اگر گمان دارند که به پا می‌دارند حدود خدا را، و این است حدود خدا که تعیین می‌کند آن را برای مردمی که به دانش می‌گیرند.

{ ۲۳۱ } و چون طلاق دادید زنان را پس رسیدند به آخر مدتشان، پس نگه داریدشان با حق شناخته یا سردهیدشان با حق شناخته و نگاهشان ندارید برای زیان رساندن تا تعدی کنید و کسی که چنین کند پس در واقع به خود ستم کرده، و مگیرید آیات خدا را به استهزاء، و به یاد آرید نعمت خدا را بر شما و آنچه فرو فرستاده بر شما از کتاب و حکمت که همی‌پند می‌دهد شما را به آن و پروا گیرید خدای را و بدانید که همانا خدا به هر چیزی بس داناست.

{ ۲۳۲ } و چون طلاق دادید زنان را و رسیدند به آخر مدتشان پس بازشان مدارید از اینکه به زنی درآیند به شوهران خود آن‌گاه که راضی شوند میانشان به حق شناخته. این است پندی که داده

آتیتُموهنَّ شَیْئاً إِلَّا أَنْ يَخَافَا أَلَّا يُقِيمَا حُدُودَ اللَّهِ فَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا يُقِيمَا حُدُودَ اللَّهِ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا فِيمَا افْتَدَتْ بِهِ تِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ فَلَا تَعْتَدُوهَا وَمَنْ يَتَعَدَّ حُدُودَ اللَّهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ ﴿۲۳۰﴾

فَإِنْ طَلَّقَهَا فَلَا تَحِلُّ لَهُ مِنْ بَعْدُ حَتَّى تَنْكِحَ زَوْجاً غَيْرَهُ فَإِنْ طَلَّقَهَا فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا أَنْ يَتَرَاجَعَا إِنْ ظَنَّا أَنْ يُقِيمَا حُدُودَ اللَّهِ وَتِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ يُبَيِّنُهَا لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ ﴿۲۳۱﴾

وَإِذَا طَلَقْتُمُ النِّسَاءَ فَلَبِغْنَ أَجَلَهُنَّ فَلَسِكُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ أَوْ سَرَاحٍ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ وَلَا تُمْسِكُوهُنَّ ضِرَاراً لِعَعْدُوهُنَّ وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ فَقَدْ ظَلَمَ نَفْسَهُ وَلَا تَتَّخِذُوا آيَاتِ اللَّهِ هُزُواً وَادْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَمَا أَنْزَلَ عَلَيْكُمْ مِنَ الْكِتَابِ وَالْحِكْمَةِ يَعِظُكُمْ بِهِ وَاتَّقُوا اللَّهَ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ ﴿۲۳۲﴾

وَإِذَا طَلَقْتُمُ النِّسَاءَ فَلَبِغْنَ أَجَلَهُنَّ فَلَا تَعْضُلُوهُنَّ أَنْ يَنْكِحْنَ أَزْوَاجَهُنَّ إِذَا تَرَاضَوْا بَيْنَهُمْ بِالْمَعْرُوفِ ذَلِكَ يُوعَظُ بِهِ



مَنْ كَانَ مِنْكُمْ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ
ذَلِكَمُ أَزْكَى لَكُمْ وَأَطْهَرُ وَاللَّهُ يَعْلَمُ
وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ ﴿٢٣٢﴾

می شود به آن کسی را که از شما باشد که همی
ایمان آورد به خدا و روز واپسین، همه این ها
برومندتر است برای شما و پاک تر و خدای داند و
شما نمی دانید.

شرح لغات:

عُرْضَة: نشانه تیراندازی، آنچه در معرض گفتگو و یا آماده برای معامله است، همت.

أَيْمَان: جمع یمین: سوگند، عهد، نیرو، برکت، دست راست. شاید که سوگند را یمین گویند چون ادعا یا عهد را نیرومند می کند. یا هنگام سوگند و عهد رسم بوده که دست های راست را به هم می زدند.

لغو: کار و سخن بیهوده - مقابل جدی و از روی رویه - الغاء: دور افکندن سخن یا برگشت از عزم. لاغیه و لغاء: سخن بیهوده یا زشت.

يُؤْلُون: جمع مضارع از مصدر ایلاء: سوگند یاد کردن، سوگند برای جدایی از زن و ترک زناشویی.

تَرْبِص: از کاری خودداری کردن، در مکانی خود را به درنگ واداشتن. از ربص: برای کسی در انتظار خیر یا شر بودن، ماندن برای الحاق به وی.

فَاؤُوا (جمع ماضی از فآء): برگشت سایه، سایه برگشته، غنیمتی که از مشرکین به دست می آید چون به ذی حق برمی گردد.

عزموا از عزم: اراده حتمی برای انجام کاری. عزيمة: حاصل عزم، سوگند، افسون. مطلقات جمع مطلقه از باب تفعیل: زنی که طلاق داده شده، یکسر از شوهر رها گشته. ماضی مجرد آن طلق (به فتح لام): چیزی را به وی بخشید، دستش را به خیر باز کرد. (به کسر لام): دور شد، زبانش به شیرین سخنی باز شد. (به ضم لام): زنش



را طلاق داد، نخل را تلقیح نمود، خوش رو شد. امرئۀ طالق (بدون تاء) وصف ذات است: ذات طلاق. امرئۀ طالقة، وصف امرئۀ است.

قروء جمع قرء: طهر، حیض، آنچه با هم جمع شود و در پی هم آید، وقت، قافیه. قرائت: جمع و تلاوت آیات و کلمات.

بعولة جمع بعل: شوهر، رب، آقا، بت معروف عرب، زمینی که از بارش و نخلی که از ریشه سیراب شود. بعله: زن شوهردار - از بعل (ماضی به فتح و کسر عین): در کارش سرگردان شد، در تنگنا واقع شد، سرخوش گردید.

مرّتان: تثنیه مرّة: یکبار گذشتن، انجام دادن، ریسمان را تاباندن. به کسی ستمکردن.

امساک: محکم گرفتن، خودداری کردن. از مسک: نگهداری، در آویختن. تسریع: گوسفند را برای چرا رها کردن، شانه کردن و آویختن موی. از سرح: رهایی، به خود واگذاری.

اجل: نهایت مدّت، عاقبت کار، زمان مرگ، حرف جواب به معنای آری. تعضلوا، جمع مخاطب مضارع از عضل: بازداشت، جلوگیری، سختگیری، سخت زایی.

کتابخانه آنلاین «طالقانی و زمانه ما»

«وَلَا تَجْعَلُوا اللَّهَ عُرْضَةً لِإِيمَانِكُمْ أَنْ تَبَرُّوا وَتَتَّقُوا وَتُصْلِحُوا بَيْنَ النَّاسِ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ». مفسرین «عُرْضَة» را به معنای مانع، و «أَنْ تَبَرُّوا» را به تقدیر «لام ولا» یا «لام» گرفته‌اند تا متعلق و مرتبط به «وَلَا تَجْعَلُوا - وایمانکم»، و منطبق با شأن نزولی باشد که برای این آیه آورده‌اند. (گویند: عبدالله بن رواحه سوگند یاد کرد که به خانه دامادش نرود و با وی سخن نگوید و در اصلاح کارش دخالت نکند). خدا را مانع سوگندهای خود مگردانید برای اینکه نیکی و تقوا نداشته باشید و میان مردم اصلاح ننمایید! یا: نیکی و تقوا داشته باشید و...



این تقدیر و تطبیق از جهاتی با ظاهر آیه جور نیست: ۱- «عُرْضَة»، در متون لغت به معنای مانع نیامده ۲- قرینه‌ای برای تقدیر «لام ولا» در میان نیست و تقدیر «لام» بدون «لا» معنای آیه را نامفهوم و مبهم می‌کند. ۳- سیاق آیه و فعل‌های «تَتَّقُوا» و «تُصَلِّحُوا بَيْنَ النَّاسِ» با شأن نزولی که آورده‌اند، نامتناسب است.

رسم رایج عرب این بود که برای تحکیم پیمان‌هایی که در میان قبایل و افراد بسته می‌شد و یا در موارد قطع روابط عمومی و خصوصی، سوگند یاد می‌کرد. از این جهت پیمان را «حلف» یعنی سوگند می‌خواندند. از حلف‌های مشهور در سال‌های پیش از ظهور اسلام «حلف الْمُطَيِّين و حلف الْفُضُول» است.^۱ چون اسلام، تعهدات و روابط را بر اصل توحید و ایمان و تقوا و حقوق تبیین شده، قرار داده، سوگند را جز در موارد و شرایط محدودی، الزام آور و منشأ تعهد قرار نداده و برای بعضی سوگندها کفاره قرار داده است. حدیث «لَا حِلْفَ فِي الْإِسْلَام»^۲، ناظر به این گونه سوگندهای بی اعتبار است. این آیه و آیه بعد، نهی از سوگندهای بی اعتبار و رفع تعهدآوری آن‌ها می‌باشد. بنابراین افعال «أَنْ تَبَرُّوا وَ تَتَّقُوا وَ تُصَلِّحُوا بَيْنَ النَّاسِ»، چون بدل (و یا به تقدیر بَاءِ بدل) برای «لَا تَجْعَلُوا اللَّهَ ...» است: خدا را در معرض سوگندهای خود قرار ندهید! به جای آنکه نیکی و تقوا داشته باشید و اصلاح میان مردم کنید. آنان که اهل برّ و تقوا و اصلاح‌اند خدا را دستاویز سوگندهای خود نمی‌گردانند. آنان که به شخصیت خود و دیگران وثوق دارند، ادعاهای چشمگیر و سوگندهای ناشایست ندارند. و به عکس، کسانی پرمدها و اهل سوگند و یا تعارف و یا فحش هستند و یا خود را در لباس‌ها و روی و موی و

۱. الطبرسی، مجمع البیان، ج ۲، ص ۵۵۳.

۲. عن رسول الله ﷺ، نک: الراغب، مفردات الفاظ القرآن، ذیل آیه، لغت «حلف»: احمد حنبل، سنن، ج ۱، ص



حرکات غیر متعارف می‌آیند که اهل برّ و تقوا و عمل خیر نیستند و قدرت جالب روحی و دفاع خلقی و قانونی ندارند و از سرمایه‌های شایان معنوی و اخلاقی بی‌بهره‌اند. این میزان شناخت اندازه شخصیت و اتکاء معنوی و خلقی افراد و ملل است.

«لَا يُؤَاخِذُكُمُ اللَّهُ بِاللَّغْوِ فِي أَيْمَانِكُمْ وَلَكِنْ يُؤَاخِذُكُمْ بِمَا كَسَبَتْ قُلُوبُكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ حَلِيمٌ». منظور از «اللغو فی ایمانیکم»، که در مقابل «بِمَا كَسَبَتْ قُلُوبُكُمْ» آمده، سوگندهایی است که بدون اندیشه و تصمیم قلبی در زبان پیشی می‌گیرد. از مضمون این آیه چنین برمی‌آید که مؤاخذه از پیمان‌ها و سوگندها در حد اهمیت و بررسی قضایا و اندیشه در عواقب و تعهد به اجرای آن‌ها می‌باشد. شکستن این گونه سوگندها و تعهدات، بیش از مؤاخذه حکمی و قانونی، مؤاخذه وجدانی و الهی دارد. مؤاخذه حکمی آن عمل خیری است که زیان اجتماعی آن را و عبادتی که شکستن تصمیم و اراده را جبران کند. در آیه ۸۹ مائده، کفاره آن به تفصیل بیان شده: ﴿لَا يُؤَاخِذُكُمُ اللَّهُ بِاللَّغْوِ فِي أَيْمَانِكُمْ وَلَكِنْ يُؤَاخِذُكُمْ بِمَا عَقَّدْتُمُ الْأَيْمَانَ فَكَفَّارَتُهُ إِطْعَامُ عَشْرَةِ مَسَاكِينَ مِنْ أَوْسَطِ مَا تُطْعَمُونَ أَهْلِيكُمْ أَوْ كِسْوَتُهُمْ أَوْ تَحْرِيرُ رَقَبَةٍ فَمَنْ لَمْ يَجِدْ فَصِيَامُ ثَلَاثَةِ أَيَّامٍ ذَلِكَ كَفَّارَةُ أَيْمَانِكُمْ...﴾! «قلب «دل» در اصطلاح قرآن (چنان که پیش از این گفته شده) مبدأ خواست‌ها و محرک اعضای درک و احساس و آلات حرکت می‌باشد، همان دل است که این دستگاه‌ها را به اهتزاز درمی‌آورد و هماهنگ می‌سازد تا خواسته او را بررسی کنند و به مرحله اجرا رسانند. این همان است که

۱. «خدا برای سوگندهای بیهوده‌تان شما را مؤاخذه نمی‌کند، لیکن برای [شکستن] پیمان‌هایی که بسته‌اید مؤاخذه می‌کند، پس کفاره [شکستن] آن پیمان خوراندن غذا به ده نفر مسکین، از متوسط غذایی است که به خانواده خود می‌خورانید، یا پوشانیدن آن ده نفر است یا آزاد کردن گردنی [که دربند است]، پس هر کس [توان پرداختن این کفاره‌ها را در خود] نیافته است، پس روزه گرفتن سه روز. این است کفاره [شکستن] سوگندهاتان...»، المائده (۵)، ۸۹.



پیش از هر چیز، هر انسانی آن را در خود می‌شناسد و اراده و تفکر و تصمیم را به آن نسبت می‌دهد. کسب قلوب، مانند کسب علم و کسب فضیلت، استعاره است از آنچه دل می‌خواهد و عوامل و وسایل آن دریافت و بررسی می‌کند و برای انجامش تصمیم می‌گیرد. و تعبیر دیگری است از عقد ایمان (بستن پیمان‌ها) که در آیه ۸۹ سوره مائده آمده: ﴿وَلَكِنْ يُؤَاخِذُكُمْ بِمَا عَقَّدْتُمُ الْإِيمَانَ﴾. و همین که در موضوع موافق با برّ و تقوا و اصلاح، بررسی و تصمیم قلبی گرفته شد و با زبان یا نوشته یا اشاره صریح اعلام گردید، موجب تعهد و مؤاخذه می‌شود. بنا به مفهوم این دو آیه، تعهدی که مخالف نیکی و تقوا و اصلاح و یا لغو باشد مورد مؤاخذه نیست. گرچه خدا را در معرض سوگندهای بی پایه قرار دادن و لغوگویی خود گناه است: ﴿الَّذِينَ هُمْ عَنِ اللَّغْوِ مُعْرِضُونَ﴾^۱، [لیکن] گناهی قابل بخشش است: «وَاللَّهُ غَفُورٌ حَلِيمٌ». صفت «غَفُور» اشعار به طلب غفران و توبه دارد و صفت «حَلِيم» تأخیر مؤاخذه را می‌رساند، چون «حَلِيم» کسی است که از عصیان به خشم نمی‌آید و از آن چشم نمی‌پوشد.

﴿لِلَّذِينَ يُؤْلُونَ مِنْ نِسَائِهِمْ تَرَبُّصُ أَرْبَعَةِ أَشْهُرٍ فَإِنْ فَاءُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ وَإِنْ عَزَمُوا الطَّلَاقَ فَإِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ﴾. مفهوم ایلاء سوگند متضمن ترک یا رفع تعهد است و تعلق آن به «مِنْ نِسَائِهِمْ» نوعی ترک و برکناری از زن، و مورد سوگند را می‌رساند.

از رسوم و عادات ستم‌گرانه عرب نسبت به حقوق زن، بیش از طلاق‌های بی‌قید و شرط، «ایلاء» و «ظهار» بوده: با سوگندی یا گفتن: «أَنْتَ عَلَيَّ كَظْهَرِ أُمِّي: تو بر من چون پشت مادرم می‌باشی»، زن را برای مدتی محدود یا نامحدود از حق زناشویی و دیگر حقوق محروم می‌داشتند. در این آیات پس از بیان سوگند تعهدآور، حکم

۱. «کسانی که ایشان از بیهوده روی گردان هستند»، المؤمنون (۲۳)، ۳.



ایلاء را که نوعی سوگند است محدود می‌کند. و سپس در این آیات و آیات سوره طلاق، احکام اعجاز‌آمیز و دقیق طلاق تبیین شده و آیات اول سوره مجادله، پس از آنکه ظهار را به گفتاری منکر و زور توصیف می‌کند، رسم جاهلیت «ظهار» را نفی نموده و بر کسی که به آن برگردد کفاره «آزادی بنده و یا دو ماه روزه متوالی و یا اطعام شصت بینوا» مقرر فرموده است. «تریص»، که به معنای درنگ و خودداری است، بدون امر و تعلق: «لِیْتَرِیْصُوا، یا لِیْتَرِیْصُنَّ» آمده، تا هم شامل حکم اختیاری مرد ایلاء کننده و هم حکم اجباری زن محروم شده، شود: مرد می‌تواند، و زن باید، در مدت چهار ماه، درنگ و خودداری کند. تا در این مدت اگر انگیزه خشم و ایلاء گذرا بوده بگذرد و مرد و زن به هم بازگردند و زندگی از سر گیرند. وگرنه، زن به اتکای قدرت حاکم، مرد را وادار به رجوع یا طلاق می‌کند و اگر سرپیچی کند، حاکم اسلامی می‌تواند بازداشتش کند. این یکی از موارد استثنایی است که برای قطع دعوا، حاکم اسلامی حق بازداشت دارد. «فَإِنْ فَأَوْوَا» در مقابل «یُؤْلَوْنَ» و جواب شرط «فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ» است: پس اگر از خشم و دوری درگذشتند و چون سایه رحمت و امنیت، به سوی هم بازگشتند، پس همانا خدا غفور رحیم است. چون به ستم دیده‌بی‌پناه روی آورده و بر سرش سایه افکنده، خود در سایه صفات غفور و رحیم درآمده، خداوند از گناهش می‌گذرد و به سوی سایه رحمتش می‌کشانند. گویا به مقتضای این دو صفت، پس از برگشت از ایلاء، محکوم حکم کفاره قسم - که در آیه ۸۹ مائده آمده - نمی‌شود، و جواب «وَإِنْ عَزَمُوا الطَّلَاقَ، فَإِنَّ اللَّهَ سَمِیعٌ عَلِیمٌ» است: چون خدا شنوای هر سخن و دانای به هر اندیشه است، باید قاضی و گواهان و طرفین طلاق، شرایط و کلمات طلاقی را که ناشی از قصد و نیت باشد، بشنوند و ثبت کنند و به آن‌ها گواهی دهند. این کلمات و ترکیبات و روابط، جز از کسی که حروف و کلمات گیتی را ترکیب و هماهنگ کرده، نشاید!



«وَالْمُطَلَّقَاتُ يَتَرَبَّصْنَ بِأَنْفُسِهِنَّ ثَلَاثَةَ قُرُوءٍ وَلَا يَحِلُّ لَهُنَّ أَنْ يَكْتُمْنَ مَا خَلَقَ اللَّهُ فِي أَرْحَامِهِنَّ إِنْ كُنَّ يُؤْمِنَنَّ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ». «يَتَرَبَّصْنَ» خبری است به معنای امر محقق. تعدیه این فعل به «باء» و تعلق آن به «أَنْفُسِهِنَّ»، انتظار و خودداری بیشتر را می‌رساند. «قروء»، جمع قُرء، در این آیه باید به معنای طُهر و یا حیض و یا جمع و توالی طُهر و حیض باشد. چون شرط طلاق حالت طُهر است، مدت عده در سه طُهر که با فاصله دو حیض باشد یا سه حیض، به سر می‌رسد: زن‌هایی که طلاق داده شده‌اند باید در این مدت به انتظار باشند و خود را نگه دارند تا اگر حاملی دارند آشکار شود و اگر انگیزه طلاق عارضه‌ای بود، بگذرد. و بیش از این، زنی که در این مدت از شوهرش جدا شده و علاقه میان آن‌ها گسیخته گردیده، آمادگی خُلقی و جسمی برای شوهر دیگر می‌یابد. زیرا زن بیش از مرد اثر پذیر و قابلیت انطباق دارد، پس همین که چندی زنی با مردی آمیزش زناشویی داشت، و انطباق یافت، وضع روحی و جسمی‌اش از حالت اولی برمی‌گردد و دیگر آن آمادگی بی شرط و آزاد را ندارد. مگر اینکه مدتی بگذرد و علاقه و تأثرش از میان برود. آن گونه که هر اثر پذیری پس از تأثیر پی در پی از حالت طبیعی و اولی‌اش خارج می‌شود و منطبق با عامل اثر می‌گردد و همانگونه که غذای طبیعی، چون وارد مجاری هاضمه شد، با تأثیر ترشحات و فعل و انفعال‌های درونی به صورت و ترکیبی مطابق با عوامل بدنی درمی‌آید. این‌ها می‌شود حکمت عده زن باشد، حکمت کامل و تحدید آن را حکیم مطلق می‌داند. عده سه قُرء، برای زنان طلاق داده شده‌ای است که بالغه و مدخوله باشند و حمل دار و در سن یأس نباشند. این شرایط از انصراف حکم به اکثریت و قرینه «ثَلَاثَةَ قُرُوءٍ وَلَا يَحِلُّ لَهُنَّ...»، فهمیده می‌شود. ظاهر «مافی الارحام»، جنین است و شامل خون حیض نیز می‌شود: بر آن‌ها روانیست که آنچه از جنین و حیض در رحم دارند کتمان نمایند. قید «إِنْ كُنَّ يُؤْمِنَنَّ...»، برای این است که آنچه در رحم



دارند، باید به اعتراف خودشان معلوم شود، زیرا این گونه اعتراف و حجیت آن، باید بر پایه محکم ایمان باشد تا به انگیزه‌های نفسانی خلاف واقع نگوید. اگر ایمان نگه دارنده‌ای نباشد، زن می‌تواند به دروغ گوید: باردار نیست یا خونس قطع شده تا عده‌اش را پیش آورد و شوهر را از رجوع باز دارد و به شوهر دیگر رود. یا بگوید باردار است و یا خونس قطع شده تا عده‌اش را طولانی کند و از شوهرش نفقه بگیرد یا به رجوعش وادارد: و حلال نیست بر زنان طلاق داده که کتمان کنند آنچه را که خدا در رحم‌هاشان آفریده اگر چنین اند که به خدا و روز آخرت ایمان دارند.

«وَبُعُولَتِهِنَّ أَحَقُّ بِرَدِّهِنَّ فِي ذَٰلِكَ إِنْ أَرَادُوا إِصْلَاحًا وَلَهُنَّ مِثْلُ الَّذِي عَلَيِهِنَّ بِالْمَعْرُوفِ وَلِلرَّجَالِ عَلَيْهِنَّ دَرَجَةٌ وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ». «وَبُعُولَتِهِنَّ»، به صورت اضافه و با توجه به معانی لغوی «بعل» به جای «ازواجهن»، اشعار به بقای علاقه شوهر و حق مرد نسبت به زنی دارد که عده طلاقش به پایان نرسیده. «أَحَقُّ بِرَدِّهِنَّ»، نیز بقای همین علاقه و کشش را می‌رساند. «فِي ذَٰلِكَ» اشاره به زمان عده، و «إِنْ أَرَادُوا»، شرط احقیّت و ضمیر جمع - به تغلیب - راجع به زن و شوهر و اولیای آنهاست: در زمان عده، با آنکه هر مردی حق آمادگی برای ازدواج با زن طلاق داده شده را دارد، شوهران آنها احقّ‌اند که آنها را به خود برگردانند، اگر قصد اصلاح داشته باشند. پس اگر قصد اصلاح نداشته باشند یا قصد اضرار داشته باشند، چنان که مرد بخواهد زن را در تنگنای محرومیت بدارد، یا دوباره طلاق دهد تا زمان عده و بی‌شوهری‌اش به طول انجامد، یا زن پس از رجوع مرد قصد انجام شرایط صلح و یا تمکین نداشته باشد، به مفهوم آیه، باید حق رجوع ساقط شود و یا در این صورت باید حاکم دخالت کند و مانع رجوع مرد شود تا عده زن به سر آید. شاید ضمیر جمع «أَرَادُوا»، شامل حاکم و متضمن دخالت او باشد. این حق رجوع، در عده زنان طلاق داده شده‌ای است که در اول آیه ذکر شده: «وَالْمُطَلَّقاتُ...» و منصرف به همان



طلاق رجعی می‌باشد. در طلاق خُلْع و مُبَارَات^۱ نیز، اگر زن در زمان عِدَّة خود به مالی که بذل کرده رجوع کند، شوهر نیز حق رجوع می‌یابد. اگر معنای «رَدَّهِنَّ»، اعم از رجوع مصطلح باشد، در عِدَّة رجعی و بائن و پس از انقضاء عِدَّة، شوهر باید احق به رجوع یا عقد جدید باشد.

«وَلَهُنَّ مِثْلُ الَّذِي عَلَيِهِنَّ بِالْمَعْرُوفِ»، بیان ضابطه کلی برای اصلاح میان زن و شوهر در موارد اختلاف است. «مِثْلُ الَّذِي»، اشاره به همه‌گونه حقی است که زن دارد. «بِالْمَعْرُوفِ» متعلق به فعل مستفاد از «لَهُنَّ وَعَلَيْهِنَّ» است. معروف، همان است که وجدان سالم انسانی و شرع می‌شناسد و آن را می‌گزیند، نه عادات و رسوم و قوانین منحرف و ظالمانه. این بیان جامع و قاعده کلی و طبیعی، برای تشخیص حقوق زن و مرد و هر حق متبادل است: برای هر فرد و طبقه‌ای در حد استعداد و کارش، بر دیگران آن چنان حقی ثابت می‌باشد که دیگران بر او دارند. و عدل حقیقی در همین تبادل حق است، نه تساوی آن، زیرا تساوی در حقوق با اختلاف در استعدادها و ساختمان‌های طبیعی خلاف عدل می‌باشد. آیا می‌توان تساوی زن را با مرد در کسب و درآمد و انفاق، و مرد را با زن در حمل و حضانت و ... حق و عدل دانست؟ «بِالْمَعْرُوفِ»، که در این آیات و آیات دیگری که در مقام بیان حقوق متبادل و مشخص و به جای «بِالْحَقِّ» آمده، حقی است که در روابط طبیعی و فطری زندگی مشخص می‌شود و شناخته عرف و شرع است. زیرا حق مطلق و ناشناخته به مقیاس روابط طبیعی، منشأ اختلاف و رسوم و قوانینی منطبق با سودجویی و

۱. طلاق به دو نوع «بائن» و «رجعی» تقسیم می‌شود. طلاق بائن، شش قسم است و قسم پنجم آن «طلاق خُلْع» است که زن مهریه‌اش را بخشیده تا همسرش او را طلاق دهد. قسم ششم: «طلاق مبارات» است که هم مرد و هم زن تمایل به ادامه زندگی ندارند و زن مهر خود را یا مال دیگری را به مرد می‌بخشد تا مرد او را طلاق دهد. به دیگر موارد از طلاق، طلاق رجعی گفته می‌شود که مرد می‌تواند در مدت عِدَّة، به همسرش رجوع کرده و نیازی به عقد جدید نیست.



امتیازخواهی و توجیه افراد و طبقات می‌گردد. به گفته امیرالمؤمنین (علیه السلام): «الْحَقُّ أَوْسَعُ الْأَشْيَاءِ فِي التَّوَاصُفِ وَأَضْيَقُهَا فِي التَّنَاصُفِ».^۱

«لِلرِّجَالِ عَلَيْهِنَّ ذَرْجَةٌ»، [این جمله] پس از بیان حق متبادل و معروف زن، مبین نامتساوی بودن هر یک از زن و مرد از جهات ساختمان جسمی و روانی است: برای مردان، از جهت ساختمان طبیعی و وضع اجتماعی، پایه برتری است. بر همین پایه، مردان تکیه گاه و سرپرست زنان اند. اختلاف در حقوق، ناشی از همین اختلاف در ساختمان جسمی و روانی است و منشأ اختلاف، ساختمان‌های طبیعی و فطری، اراده و صفت عزیز و حکیم خداوند است: «وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ».

«الطَّلَاقُ مَرَّتَانٍ فَاِمْسَاكٌ بِمَعْرُوفٍ أَوْ تَسْرِيحٌ بِإِحْسَانٍ». «الطَّلَاقُ» اشاره به طلاق معهود و متعارفی است که حکم عدّه مطلقات به آن طلاق، در آیه سابق بیان شد. مفهوم «مَرَّتَانٍ» [یعنی] دوبار، فاصله طلاقها از یکدیگر است. ظاهر این آیه و صریح روایات ما و نظر بیشتر فقهای اهل سنت، وجوب فاصله میان طلاق‌ها می‌باشد. پس اگر در یک مجلس و با یک لفظ دو یا سه طلاق واقع شد، فقط حکم یک طلاق را دارد.^۲ «فَاِمْسَاكٌ بِمَعْرُوفٍ أَوْ تَسْرِيحٌ بِإِحْسَانٍ»، کلامی کوتاه و بس بلیغ و متضمن دو حکم و دو قید است: امساک یعنی محکم داشتن، و تسریح یعنی یکسر رها کردن، بقای نوعی از رشته زوجیت را پس از دو طلاق می‌رساند. «بِمَعْرُوفٍ» قید «امساک»، و «بِإِحْسَانٍ» قید «تسریح» است، چون در امساک ایجاب حقی است که باید شناخته

۱. حق در هنگام وصف کردن گسترده‌ترین دامنه را دارد و در هنگام انصاف دادن و اجرا کردن تنگ‌ترین دامنه را. نهج البلاغه، خطبه ۲۱۵.

۲. بعضی اصل طلاق را باطل می‌شمارند. از ابن عباس روایت شده که: «جمله «طَلَّقْتُ ثَلَاثًا» مثل آن است که کسی گوید: «قَرَأْتُ الْفَاتِحَةَ ثَلَاثًا» سه بار فاتحه را خواندم و مقصودش با همین گفتار خواندن سه بار فاتحه باشد. آیا چنین گفتاری راست است یا کلمه لغوی به زبان آورده؟ (مؤلف).



و رعایت شود، ولی تسریح که رها کردن و رفع حق زوجیت است، باید با نیکی و مراعات همان حقوق سابق انجام یابد. ظاهر «أَوْ تَسْرِيحٌ» که مفهومش رهایی نهایی و قطع علاقه زوجیت و معطوف به «فَامَسَاكٌ بِمَعْرُوفٍ» و مقابل آن است، طلاق سوم می باشد. بنابراین «فَإِنْ طَلَّقَهَا...» در آیه بعد، تفریع و بیان از «تَسْرِيحٌ» و فعل شرط برای «فَلَا تَحِلُّ لَهُ»، است و اگر مقصود از «أَوْ تَسْرِيحٌ» طلاق سوم نباشد، چه معنای متناسب و بلیغی دربردارد که شایسته کلام خدا باشد؟

«وَلَا يَحِلُّ لَكُمْ أَنْ تَأْخُذُوا مِمَّا آتَيْتُمُوهُنَّ شَيْئًا إِلَّا أَنْ يَخَافَا أَلَّا يُقِيمَا حُدُودَ اللَّهِ فَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا يُقِيمَا حُدُودَ اللَّهِ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا فِيمَا افْتَدَتْ بِهِ تِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ فَلَا تَعْتَدُوهَا وَمَنْ يَتَعَدَّ حُدُودَ اللَّهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ». «وَلَا يَحِلُّ»، بیان مورد خاصی از «تَسْرِيحٌ بِإِحْسَانٍ»، و «مِمَّا آتَيْتُمُوهُنَّ»، اعم از مهر و دیگر تعهدات مالی است که شوهر پرداخته یا بر ذمه گرفته است، «شَيْئًا»، بدل از «مِمَّا»، و برای تعمیم مقدار، «إِلَّا أَنْ يَخَافَا...» استثنای از «لَا يَحِلُّ» است. برگشت از خطاب به غیاب، اشاره ای به خوفی محدود و نهان از دیگران دارد. به قرائت «يُخَافَا»، به ضم یاء - فعل مجهول - مشعر به خوف دیگران درباره آن دو است. حدود خدا که در این آیه تکرار شده همان حدود مشخص در روابط میان زن و مرد است که پایه عمیق دیگر حدود و روابط اجتماعی است: و حلال نیست برای شما مردان که هیچ مقداری از آنچه به زنان خود داده و یا برعهده گرفته اید باز پس گیرید، مگر آنکه زن و مرد بترسند، یا دیگران بترسند و نگران شوند، که آن ها حدود میان خود را به پا ندارند. ترس و نگرانی که از اخلاق و چگونگی روابط و گفتار و رفتارشان نمودار باشد، نه ترس احتمالی و بدون نشانه هایی از آن. «فَإِنْ خِفْتُمْ...» با خطاب جمع، متوجه کسانی است که مسئولیت و حق دخالت دارند و اشعار دارد به اینکه: اگر ترس و نگرانی از



به پانداختن حدود در میان زن و مرد «أَنْ يَخَافَا» بروز کرد و وسعت یافت، مسئولین و قضات باید دخالت کنند تا حدود خدایی دستخوش هواها و اختلاف شدید میان زن و شوهر نگردد و به پا ماند، گرچه به آنجا رسد که زن طلاق خواهد و از حق ثابت و مشروعش بگذرد و فدیة دهد و مرد از حق ثابت اختیار طلاق [استفاده کند]: «فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا فِيمَا افْتَدَتْ بِهِ» بر مرد گناهی نیست که در مقابل دادن طلاق مالی از زن گیرد و بر زن گناهی نیست که برای گرفتن طلاق و دادن مال ایستادگی کند. در این صورت روا نیست که هم زن و هم مال هر دو از دست مرد برود. «تِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ...»، اشاره به همین احکام محکم و طبیعی است که حیات اجتماعی بر پایه‌های آن‌ها استقرار می‌یابد. «وَمَنْ يَتَعَدَّ حُدُودَ اللَّهِ»، کبرای «تِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ»، و تعلیل نهی «فَلَا تَعْتَدُوهَا» می‌باشد: و کسانی که با شکستن حدود خدایی و یا گذاردن حد و قانون دیگری به جای آن از آن تجاوز کنند، همین‌هاستم پیشگانند. مگر ستم‌پیشگی جز تعدی به حدود و تجاوز از آن است؟ آن هم حدودی که پایه دیگر حدود و حقوق است. در تغییر افعال و ضمایر این آیه، خود آیاتی از حکمت و بلاغت نهفته است که اندیشمندان باید دریابند.

«فَإِنْ طَلَّقَهَا فَلَا تَحِلُّ لَهُ مِنْ بَعْدِ حَتَّى تَنْكِحَ زَوْجًا غَيْرَهُ فَإِنْ طَلَّقَهَا فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا أَنْ يَتَرَاجَعَا إِنْ ظَنَّا أَنْ يُقِيمَا حُدُودَ اللَّهِ وَ تِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ يُبَيِّنُهَا لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ». «فَإِنْ طَلَّقَهَا» تبیینی از «أَوْ تَسْرِيحٌ بِإِحْسَانٍ» و شرط مقدم «فَلَا تَحِلُّ»، و مقصود همان طلاق سوم است. حرف شرط «ان» به جای «اذا» که در آیات بعد آمده، اشعاری دارد به نوعی خودداری از این طلاق. «حَتَّى تَنْكِحَ» که نسبت به زن مطلقه داده شده، باید به معنای قبول نکاح باشد و اشعار به آمیزش دارد نه عقد نکاح که به اختیار مرد است: پس اگر آن زن را سومین بار طلاق داد آن زن بر آن مرد حلال نیست، مگر آنکه آن زن را شوهر دیگری به نکاح درآورد و به خود راه دهد. ظاهر این نکاح،



همان نکاح عرفی و عادی است نه به قصد تحلیل و طلاق.^۱ بدین جهت بعضی از فقها قصد تحلیل را مفسد عقد، و بعضی قصد تحلیل و طلاق را مفسد، و بعضی عقد را صحیح و شرط را فاسد می‌دانند.^۲ شرط شوهر دیگر در طلاق سوم، برای بازداشت مرد غیرتمند [از طلاق] است تا نتواند با طلاق و رجوع مکرر، زن را نابسامان بدارد و زندگیش را دچار هوسهای خود گرداند. «فان طلقها»ی دوم، راجع به شوهر دوم و ظاهر در طلاق عادی و بدون شرط تحلیل است و شرط طلاق در عقد، و ضمیر «علیهما و تراجعا» راجع به زن و شوهر اول است: پس اگر شوهر دوم به اختیار خود آن زن را طلاق داد گناهی بر آن دو نیست که به هم بازگردند اگر گمان دارند که حدود خدایی را در میان خود به پا می‌دارند و همین حدود خدا است که همی آن‌ها را «با تصریحات و اشارات بلیغ» تبیین می‌کند برای مردمی که درمی‌یابند: «وَتِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ يُبَيِّنُهَا لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ».

«وَإِذَا طَلَقْتُمُ النِّسَاءَ فَلْيُنَّ أَجَلَهُنَّ فَأَمْسِكُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ أَوْ سَرَّحُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ وَلَا تُمْسِكُوهُنَّ ضِرَارًا لِّتَعْتَدُوا وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ فَقَدْ ظَلَمَ نَفْسَهُ وَلَا تَتَّخِذُوا آيَاتِ اللَّهِ هُزُوًا وَادْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَمَا أَنْزَلَ عَلَيْكُمْ مِنَ الْكِتَابِ وَالْحِكْمَةِ يَعِظُكُمْ بِهِ وَاتَّقُوا اللَّهَ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ». «وَإِذَا طَلَقْتُمُ النِّسَاءَ»، شرط وقوعی و مقدمی برای امر و نهی است که در پی آن آمده. بلوغ اجل، سر رسید عده طلاق و یا نزدیک شدن به آن است. «فَأَمْسِكُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ أَوْ سَرَّحُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ»، با تکرار قید «بِمَعْرُوفٍ»، اشعار به دو گونه معروف دارد: معروف ناشی از «امساک» که همان

۱. از عایشه روایت شده: «همسر رفاعه بن وهب به رسول خدا ﷺ گفت: من نزد رفاعه بودم پس او طلاق داد و بائن شدم و پس از آن با عبدالرحمان بن زبیر ازدواج کردم و آنچه با اوست چون دکه جامه‌ای است و او مرا پیش از تماس طلاق داد آیا به پسرعمویم برگردم؟ رسول خدا ﷺ تبسمی کرد و فرمود: «نه، تا آنکه او از عسلک تو و تواز عسلک او بچشی!» عوالی اللنالی، ج ۲، ص ۱۴۴.

۲. الحلی، تحریر الأحکام، ج ۳، ص ۴۷۸؛ الارdebیلی، الحقائق الناظرة، ج ۲۴، ص ۹۹.



حدود شناخته شده میان زن و شوهر است و معروف ناشی از «تسریح» که حقوق سابق و زمان طلاق باشد. «ضَرَّاراً» به معنای ضرر دو جانبه، حال یا تعلیل «لَا تُمْسِكُوهُنَّ» و «لِتَعْتَدُوا» تعلیل «ضَرَّاراً» است: آن‌ها را چنان نگه ندارید برای آنکه به آنان و خود ضرر رسانید و از حد تجاوز کنید. ضرر رساندن به زنان و ستم درباره آن‌ها مانند هر ضرر و ستمی دوجانبه است، چون ضرر رسان هم به خود و شخصیت اخلاقی و اجتماعی خود ضرر می‌رساند هم به دیگری: «وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ فَقَدْ ظَلَمَ نَفْسَهُ». «لِتَعْتَدُوا» مشعر به این است که اگر ضرر به قصد تجاوز از حد نباشد و در حد تنبیه و تمکین زن باشد رواست. نظر این آیه و دو امر و نهی آن همین است که حکم و حکمت طلاق و عدّه نگهداری، نباید موجب ضرر و سوء استفاده گردد، به این گونه که مرد در پایان عدّه رجوع کند تا نابسامانی زن را طولانی و یا او را وادار به گذشت از حقوقش کند. این گونه بهره برداری نادرست از احکام خدا، به بازی گرفتن و به هوای نفس توجیه کردن این احکام است که خود آیات خدا و هماهنگی با قوانین محکم آفرینش است: «وَلَا تَتَّخِذُوا آيَاتِ اللَّهِ هُزُوًا». چه آفرینش مرد و زن و روابط و جواذب غریزی و عاطفی در میان آن‌ها نیز از آیات الهی است: ﴿وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا لِتَسْكُنُوا إِلَيْهَا وَجَعَلَ بَيْنَكُمْ مَوَدَّةً وَرَحْمَةً﴾^۱.

آن مردمی که از زندگی بی‌بند و بی‌حدود جاهلیت بیرون آمدند، می‌بایست نعمت هدایت و شناخت این حدود و احکام و حکمت‌های آن را که در پایه گرفتن روابط متین آنان آشکار می‌شد، به یاد آرند و قدر دانند: «وَاذْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَمَا أَنْزَلَ عَلَيْكُمْ مِنَ الْكِتَابِ وَالْحِكْمَةِ». آن چنان که هر فاقد نعمتی قدر آن را می‌شناسد و بیمار نعمت سلامت باز یافته را در می‌یابد. اکنون هم جاهلیت غربی و

۱. «و از نشانه‌های او آن است که همسرانی از خود شما آفرید تا به سوی آنان آرامش یابید و در میان شما

دوستی و مهربانی قرار داده است»، الزوم (۳۰)، ۲۱.



محکومین آن، در میان پیچ و خم قوانین و روابط خودساخته و بببند و بحرآن‌ها و نوسان‌های آن، آشفته و نابسامان گشته آن چنان که زیربنای نسبتها و روابط فطری خانواده بی پایه و اختلافات و جنایات روزافزون و محاکم درمانده و پرونده‌ها متورم و راه اصلاح به روی اندیشمندان بسته شده است. آیا خود باختگانِ مغرور هشیار می‌شوند و از آیات حکیمانه پند می‌گیرند و می‌اندیشند که روابط و احکام فطری و طبیعی انسان‌ها را باید از مبدئی دریافت کنند که قوانین جهان را استوار کرده و هر چیزی را محکم و به جا و به اندازه آفریده است؟ «يَعْظُكُم بِهِ وَأَتَقُوا اللَّهَ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ».

«وَإِذَا طَلَقْتُمُ النِّسَاءَ فَبَلَّغْنَ أَجَلَهُنَّ فَلَا تَعْضُلُوهُنَّ أَنْ يَنْكِحْنَ أَزْوَاجَهُنَّ إِذَا تَرَاضَوْا بَيْنَهُم بِالْمَعْرُوفِ». مقصود از بلوغ سررسید عده، و یا به قرینه «أَنْ يَنْكِحْنَ» که ظاهر در نکاح جدید است، گذشت از آن می‌باشد. خطاب «فَلَا تَعْضُلُوهُنَّ» متوجه اولیای زنان و سرپرستان خانواده و شامل اولیای اجتماع است. لغت «عَضْل» انواع جلوگیری از اختیار کردن شوهر را می‌رساند: ترساندن و شکنجه دادن و اغفال نمودن. اضافه «أَزْوَاجَهُنَّ»، به جای «أَزْوَاجاً» باید همان شوهران سابق باشد: همین که زنان را طلاق دادید و به عده خود رسیدند و یا از آن گذشتند، آن‌ها را باز ندارید از اینکه به نکاح شوهران (سابق) خود درآیند، آن‌گاه که میان خود به حق شناخته رضایت دهند.

از عادات و روش‌های دوران جاهلیت عرب و دیگر ملل این بود که زنان را به مصلحت سران قبیله یا خانواده از شوهر باز می‌داشتند و به هر که می‌خواستند شوهر می‌دادند و زنان حقی در انتخاب شوهر نداشتند. آیات آزادی‌بخش قرآن زنان را برای شوهر کردن و انتخاب شوهر، به شرط بلوغ و رشد و تشخیص مصلحت و مسئولیت، آزاد گردانید. این آیه که مربوط به آیات طلاق است، از بازداشتن زنانی در انتخاب شوهر خود نهی کرده، که طلاق داده شده‌اند. این شرط



شاید از آن جهت باشد که این گونه زنان شوهر دیده و تجربه آموخته، بیش از دختران نو رسیده به مصلحت خود آگاهند. شرط دیگر تراضی به معروف است: «إِذَا تَرَاضَوْا بَيْنَهُم بِالْمَعْرُوفِ». فعل «تَرَاضَوْا»، و ظرف «بَيْنَهُم»، رضایت دوجانبه‌ای را می‌رساند که در آن هیچ گونه تحمیل و اکراه نباشد و در این تراضی که باید بین آن‌ها باشد نباید، خواست و رضایت پدر و مادر و اولیا و خویشانی که هر کدام وصل و فصلها را با دید و عاطفه و مصلحت خاصی می‌نگرند، دخالت کند. چون ازدواج انسان مانند دیگر [وظایف اجتماعی] زندگان است که باید بر پایه انتخاب آزاد و طبیعی و برای تکامل نوع و بیرون از عواطف و مصلحت‌های گذرای اقتصادی و سیاسی باشد. نظارت و دخالت دیگران باید در حد تراضی زن و مرد و نگهبانی قانون و معروف باشد: «إِذَا تَرَاضَوْا بَيْنَهُم بِالْمَعْرُوفِ». از این نظر، شایسته است که «أَزْوَاجَهُنَّ» (در این آیه) ناظر به شوهران سابق و پیش از طلاق و هم شوهران مقدّر و انتخابی و اشاره‌ای به واقعیات طبیعی و غریزی باشد. زیرا چنان که قانون انتخاب طبیعی و غریزی در گیاهان به صورت قابلیت پیوندهای متکامل و در حیوانات با انگیزه‌های غریزی، نیرومندانه جریان دارد؛ در جاذبه جنسی و غریزی انسان با اندیشه و اختیار نمودار می‌شود. جفت‌یابی جانوران و انتخاب خاص آنان که بسا گونه درشت اندام، کوچک اندام و یا شکل و رنگ مخالف را می‌گزیند، یا به عکس (مانند سگ‌ها) و همچنین در دیگر خصوصیات نژادی که بیرون از حساب است، همه در مسیر تعدیل و تکامل نوع پیش می‌رود. هر شخص آدمی که آزاد از شرایط و عوامل عارضی باشد، محکوم همین قانون است و برای او، چه بشناسد یا نشناسد، جفت‌ها و همسرهایی است که به تناسب ساختمان جسمی و اخلاقی و یا فکری، می‌تواند آن را برگزیند. چه بسا مرد یا زنی که رنگ و اندام و خوی او برای کسی زیبا و جاذب است و برای دیگری چنین نیست. همچنان که غذایی در کامی مطبوع و در



کامی دیگر نامطبوع یا منفور می نماید. برای انسان متعالی، بیش از انگیزه های غریزی جاذبه های فکری و اخلاقی و اعتقادی نیز انگیزنده است. شاید آیه: ﴿الطَّيِّبَاتُ لِلطَّيِّبِينَ وَالْخَبِيثَاتُ لِلْخَبِيثِينَ...﴾^۱ ناظر به همین گونه تجانس باشد. این شرایط خانواده و اجتماع است که انسان را از مسیر طبیعی حیات و انتخاب آزاد منحرف می سازد و سبب اصلی ناسازگاری ها و طلاق ها نیز همین است. فرمان این آیه برای آزاد گذاردن زن رشد یافته است تا بعد از طلاق، همسر متناسب و شایسته و بالقوه خود را برگزیند: «وَلَا تَعْضُلُوهُنَّ أَنْ يَنْكِحْنَ أَزْوَاجَهُنَّ...».

«ذَلِكَ يُوعِظُ بِهِ مَنْ كَانَ مِنْكُمْ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ ذَلِكَمَ أَزْكَى لَكُمْ وَاطْهَرُ وَاللَّهُ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ». «ذَلِكَ»، اشاره به نهی متضمن پند «فَلَا تَعْضُلُوهُنَّ»، است. «كَانَ مِنْكُمْ...»، پایه گرفتن ایمان و «يُؤْمِنُ» پیشرفت آن را می رساند. «ذَلِكَمَ»، اشاره به اوامر و نواهی و حکمتهایی است که در این آیات، با تضمین خطاب جمعی، آمده است. عطف «اطْهَرُ»، به «أَزْكَى لَكُمْ»، دلالت به دو معنای متفاوت دارد: «أَزْكَى» به معنای پاکیزه و برومندتر و «اطْهَرُ» به معنای پاک تر است. و چون هر دو اسم تفضیل است، باید نسبت به دیگر عادات و رسوم و قوانین حقوقی درباره این گونه روابط باشد؛ چه این احکام را خدایی تبیین کرده که دانای اسرار و حدود و حقوق است: «وَاللَّهُ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ»: این احکام و عمل به آنها، برای رشد و طهارت نسل و اجتماع، نیرومندتر و پاک تر است. همان خدای آفریننده کائنات است که همه حدود و روابط و طریق هدایت به آنها را می داند و شما هرچه هم دانا باشید نمی دانید.

قرآن در این سوره و سوره های دیگر، بیش از دیگر احکام، حدود و حقوق میان مرد و زن و ازدواج و طلاق و فروع و آثار آنها را بیان کرده است، زیرا نخستین پایه

۱. «زنان پاکیزه برای مردان پاکیزه و زنان پلید برای مردان پلید...»، النور (۲۴)، ۲۶.



حیات اجتماعی و پیچیده‌ترین مسائل زندگی است که از قدیم و در میان قبایل و ملل هیچ گونه حدود و قوانین مشخصی نداشته و تابع عادات و قدرت‌ها بوده است. به گواه تاریخ، مردان و سران قبایل و اقوام، همیشه بر زنان حاکم مطلق بودند و زنان چون کالای حیوانی، محکوم و مسخر آنان بوده است.^۱ در میان ملت‌هایی چون روم و ایران که رشد و تمدنی داشتند، قوانین و حدود عادلانه‌ای درباره زنان وجود نداشته همان رسوم و عادات بود که صورت قانونی به خود گرفته بود و اساس آن بر حق حاکمیت مرد بود و نظر و رفتارشان با زنان چنین می‌نمود که آن‌ها را موجودی بین انسان و حیوان و تنها وسیله لذت و تولید می‌پنداشتند و آنچه از آثار توحش و قبیلگی قدیم از میان رفته بود، تنها حق کشتن و خرید و فروش زنان آزاده بود. در تورات درباره طلاق این چند جمله آمده است:

«چون کسی زنی گرفته به نکاح خود درآورد اگر در نظر او پسند نیاید از اینکه ناشایسته‌ای در او بیابد، آن‌گاه طلاق‌نامه‌ای نوشته به دستش دهد و او را از خانه‌اش رها کند. و از خانه او روانه شده برود و زن دیگری شود. و اگر شوهر دیگر نیز او را مکروه دارد و طلاق‌نامه‌ای نوشته به دستش بدهد و او را از خانه‌اش رها

کتابخانه آنلاین «طالقانی و زمانه ما»

۱. با آنکه خوی قبیلگی همین حاکمیت و اختیار کامل مرد است، گویند در میان بعضی قبایل عرب اختیار طلاق با زن بوده و چون زن می‌خواست که شوهرش را رها کند گاهی در ورودی خیمه را از شرق به سوی غرب می‌گرداند «این داستان را درباره حاتم طائی معروف نقل کرده‌اند که پسر عمویش به همسر وی گفت: چون بخشش‌ها و مهمانداری‌های شوهرت فرزندان را به بینوایی می‌رساند، وی را طلاق ده و درخیمه را بگردان و او چنین کرد. و حاتم مقابل خیمه رسید، فرزند کوچکش را برداشت و روانه وادی شد. در این بین مهمان‌هایی رسیدند و زن حاتم از پسر عمویش خواست که از آن‌ها پذیرایی کند و او مشتی بر سر دختر عمویش کوفت و گفت برای همین گفتم شوهرت را طلاق بده! زن به دنبال حاتم فرستاد و رجوع کرد و دوشتر قربانی نمود». زن حاتم با تأثر از کلمه‌ای از اختیار طلاق استفاده کرد و شوهر نامدارش را روانه وادی کرد و سپس برگرداند. زنان زمان هوا و هوس‌انگیز ما با اختیار مطلق طلاق، مردان و اجتماع را به آن وادی می‌فرستند که بازگشت ندارد! (مؤلف).



کند یا اگر شوهری دیگر که او را به زنی گرفت بمیرد، شوهر اول که او را رها کرده بود نمی‌تواند دوباره او را به نکاح خود درآورد بعد از آنکه ناپاک شده است، زیرا که این به نظر خداوند مکروه است...»

۲۴ تنبیه، با اختلاف اندکی در ترجمه فارسی و عربی.

در انجیل متی باب ۵ چنین آمده:

«و گفته شده است هر که از زن خود مفارقت جوید طلاق‌نامه‌ای بدو بدهد. لیکن من به شما می‌گویم هر کس به غیر علت زنا زن خود را از خود جدا کند باعث زنا کردن او می‌باشد و هر که زن مطلقه را نکاح کند زنا کرده باشد.»

در باب ۱۹:

«پس فریسیان آمدند تا او را امتحان کنند و گفتند آیا جایز است مرد زن خود را به هر علتی طلاق دهد؟ او در جواب ایشان گفت مگر نخوانده‌اید که خالق در ابتدا ایشان را مرد و زن آفرید و گفت از این جهت مرد پدر و مادر خود را رها کرده به زن خویش پیوندد و هر دو یک تن خواهند شد. بنابراین بعد از آن، دو نیستند بلکه یک تن هستند. پس آنچه را خدا پیوست، انسان جدا نسازد. به وی گفتند: پس، از بهر چه موسی امر فرمود که زن را طلاق‌نامه دهند و جدا کنند؟ ایشان را گفت موسی به سبب سنگدلی شما، شما را اجازت داد که زنان خود را طلاق دهید، لیکن از ابتدا چنین نبود. و به شما می‌گویم هر که زن خود را به غیر علت زنا طلاق دهد و دیگری را نکاح کند زانی است و هر که زن مطلقه را نکاح کند زنا کند.»

در انجیل مرقس باب ۱۰ نیز به همین مضمون آمده است.

انجیل لوقا باب ۱۶:

«لیکن آسان تر است که آسمان و زمین زایل شود از آنکه یک نقطه از تورات ساقط گردد. هر که زن خود را طلاق دهد و دیگری را نکاح کند زانی بود و هر که زن مطلقه مردی را به نکاح خویش درآورد زنا کرده باشد.»



بنابراین، آن تجویز نامحدود طلاق که در تورات آمده و این تحدید که: فقط در مورد زنا باید کمتر از یک نقطه باشد! اگر آنچه از حضرت مسیح علیه السلام نقل شده، به داعیه رحمت و در مقابل با سنگدلی یهود و برای موعظه بوده، پس برای همه و همیشه نیست، زیرا چه بسا طلاق خود برای مرد و زن عقیم یا ناسازگار، عین رحمت است. به هر صورت کلیسا گفته مسیح را به صورت حکم و تحریم درآورد و فقط در مورد زنا و به شرط اثبات، اجازه داد و سپس علت عقم را نیز افزود. و چون این گونه تحریم با واقعیات زندگی پیشرفته تطبیق نمی‌کرد، بیشتر کشورهای مسیحی در قوانین مدنی خود از حدود آن تجاوز کردند و در بعضی از کشورها، چون ایتالیا، هنوز کوشش‌ها و کشمکش‌ها و تظاهراتی درباره قانونی کردن طلاق در جریان است. ولی در تشخیص حدود و شرایط و اختیار طلاق و مسئولیت‌های ناشی از آن و پس از آن، در مانده و یا در مرحله آزمایش‌اند. چون قانون و حکم، فرع شناخت طبیعت اصلی اشیا و روابط آن است، آن را چنان که هست و از همه جانب جز خدای آفریننده نمی‌داند «وَاللَّهُ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ». نه دنیای توحش قدیم شناخت و نه تمدن جدید.

کتابخانه آنلاین «طالقانی و زمانه ما»

تابش قرآن بود که اوهم تاریک جاهلیت را نسخ و فجر جدید را طالع و شعاعش حدود و روابط انسان را با آفرینش و آفریننده و با یکدیگر روشن کرد و زن و مرد را دو مظهر از یک اصل شناساند و هر دو را مخاطب به ندای تکلیف و هر یک را در حد طبیعتش مسئول گرداند و برتری را بر پایه ایمان و تقوا و عمل صالح قرار داد. و حدود و احکام را در مقیاس عدل که وضع هر چیز به جای طبیعی و هر حقی به مستحق است، مبین ساخت.